بازنگری حدیث تردّد ـ مهناز فرحمند
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال چهاردهم، شماره ۵۵ «ویژه عدل الهی»، تابستان ۱۳۹۶، ص ۲۶ – ۴۸

بازنگری حدیث تردّد

مهناز فرحمند*

چکیده: حدیث تردّد، حدیثی قدسی است که به باب عظیمی‌از ابواب معارف الهی اشاره دارد. و آن اتّم الاختیار بودن ذات مقدّس الهی است. با مفهوم‌شناسی حدیث، سه اختیار طولی و تو در تو برای خداوند قابل اثبات است. عدّه‌ای از محققان، به دلیل عدم توجه به معنای صحیح واژه تردّد و نیز اغلب حکما به دلیل پیچیدگی روایت و ناسازگاری نصّ آن با مبانی فلسفی به تأویل این حدیث قدسی مبادرت ورزیده‌اند تا به گمان خود، ساحت قدس الهی را از انتساب تردّد پیراسته نمایند. این پژوهش ضمن اشاره به دیدگاه محققان خاصّه و عامّه، به دیدگاه آیت الله میرزا مهدی اصفهانی در مورد معنای حقیقی تردّد، می‌پردازد و با بیان معنای حقیقی تردّد، دامان حدیث را از توجیه و تأویلات آراسته گردانیده و انتساب تردّد را به ذات اقدس الهی به جهت تمامیت اختیارش اثبات می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: تردّد، اختیار مطلقه، حبّ، کراهت، تردید.

* عضو هیئت علمی‌دانشگاه آزاد اسلامی واحد ورامین- پیشوا z.farmand@gmail.com

بیان مسئله

یکی از آموزه‌های مهّم اسلامی مسئله تردّد است که خداوند بر مبنای روایاتی که ذکر خواهد شد، در قبض روح بَنده مؤمن، به خودش نسبت تردّد داده است و خود را فاعل آن دانسته است، با مضمون "ما تردَّدْتُ فی شَی ءٍ اَنا فاعِلُه کتَردُّدی فی موتِ عبدیَ المؤمن اِنّی لَاُحبُّ لقائَهُ و یَکْرَهُ الموتَ فَاَصْرِفُهُ عنه". این حدیث در میان احادیث امامیه از جایگاه و رتبه والائی برخوردار است، زیرا دارای مضامین بلند معرفتی است و عقیده به آن نقش مؤثری در معرفت خداوند دارد.

این روایت با مختصر تفاوتی در منابع متعدّد فریقین نقل شده است و علما بر صحت صدور آن اتفاق نموده‌اند. و نیز در کتب فلسفی و حکمی ذکر گردیده است. بنابراین، صدور حدیث یاد شده از رسول خدا ﷺ به عنوان حدیث قدسی و کلام خدای متعال جای هیچ تردیدی ندارد. با این حال، در دلالت این روایت، اختلاف نظرهائی وجود دارد. کسانی از فلاسفه مانند میر داماد و پس از او، ملاصدرا، این روایات را با مبانی فلسفی و عرفانی ارزیابی کرده‌اند، و از آنجا که میان حدیث تردّد و مبانی فلسفی سازش یافت نشده به توجیه و تأویل متوسل شده‌اند. و نیز، در میان محدّثان و فقها مورد بررسی قرار گرفته است و نظریاتی را مطرح کرده‌اند. لذا، بازنگری این دسته از روایات ضروری به نظر می‌رسد. موضوعی که در حدیث زمینه بحث و گفتگو و تأویل را فراهم نموده است این است که: آیا اساساً تردّد در مورد خداوند قابل تصور است؟ در پاسخ به این سؤال، اندیشمندان اسلامی نظریاتی ارائه نموده‌اند که نوعاً در جهت تأویل و توجیه بر آمده‌اند، نه ارائه پاسخی مناسب و هماهنگ با قدسی بودن حدیث.

در این پژوهش ضمن بیان نظرات اندیشمندان بر آنیم، که مبانی نهفته در متن حدیث از منظر عالم و فقیه برجسته مرحوم میرزا مهدی اصفهانی اعلی الله مقامه مورد بازخوانی دقیق قرار گرفته و فارغ از توجیهات، میان مفهوم تردّد و انتساب آن به خداوند، هماهنگی و سازگاری ایجاد نماید. و همچنین بر اساس تعابیر به کار رفته در این روایات، اختیار مطلقه لایتناهی را برای خداوند اثبات نماید. و این که خدا "فعّال ما یشاء" است، و قبض و عدم آن هر دو فعل خداست، و فاعلیت خداوند تأثیری در او ندارد و خداوند در طرف لایتناهیت قدّوسیت است.

روایات تردّد:

این حدیث قدسی با مختصر تفاوت، در منابع متعددی از مصادر حدیثی شیعه و عامّه نقل شده است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود.

الف) **منابع شیعه**

۱- کتاب المؤمن، حسین بن سعید اهوازی (م۲۵۰ ق)، ص ۳۶-۳۳-۳۲، ح ۶۱-۶۲-۶۳-۸۰.

۲- کتاب المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴ق)، ج ۱، باب ۴۷، ص ۲۹۱، ح ۴۴۳. و باب ۲۷، ص ۱۶۰-۱۵۹، ح ۱۰۰-۹۹.

۳- اصول کافی، کلینی (م ۳۲۸ق) باب الرضا بموهبة الایمان، ج۳، ص ۳۴۴، و باب من اذی المسلمین، ج۴، ۵۴-۵۳.

۴- التوحید شیخ صدوق (م۳۸۱ق)، باب ۶۲، ص ۳۹۹، ح ۱.

مدارک اصلی روایت تردّد، این چهار کتاب است که از تألیفات قرن دوم تا چهارم هجری می‌باشد و در کتابهای دیگر به طور مرسل و یا به نقل از این کتب روایت شده است، از جمله:

۵- القواعد و الفوائد، شهید اول (م ۷۸۶ ق) ج ۲، ص ۱۸۱.

۶- نضد القواعد، فاضل مقداد، (م۸۲۶ق)، ص ۶۹.

۷- عوالی اللئالی، (م۹۰۱ق)، ص۳۸۵.

۸- اربعین، شیخ بهائی (م ۱۰۳۱ ق)، ص ۲۱۱. ۲۱۰، ح ۳۵.

۹- قبسات، میرداماد (م ۱۰۴۱ ق)، چاپ قدیم، ص ۳۱۳، (چاپ جدید، ص ۴۶۹).

۱۰- اسفار، ملاصدرا (م ۱۰۵۱ق)، ج ۶، ص ۳۹۲ (چاپ قدیم ج۳، ص ۹۰).

۱۱- الوافی، محمد محسن بن شاه مرتضی، فیض کاشانی (م۱۰۹۱ق)، ج ۵، ص ۷۳۴.

۱۲- وسائل الشیعه، حرّ عاملی، (م۱۱۰۴ق)، باب عدم تحریم کراهةالموت، ج ۲، ص ۴۲۹.

۱۳- الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه، حرّ عاملی، (م۱۱۰۴ق)، ص۱۲۲-۱۱۹، ۱۴۵، ۳۴۹، ۳۲۰، ۳۵۲.

۱۴- مرآة العقول، مجلسی، (م ۱۱۱۰ق)، ج ۹، ص ۲۹۷.

۱۵- بحار الانوار، مجلسی، (م۱۱۱۰ ق)، ج ۵، ص ۲۸۳-۲۸۴.

۱۶- مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری (م۱۳۲۰)، ج۲، ب۱۳، ص۹۴، ح۱۵۱۵،۱۵۱۴.

۱۷- الاحادیث المقلوبه و جواباتها،آیت الله سید حسین طباطبائی بروجردی (م ۱۳۸۰ ق)، ص ۲۴.

ب) منابع عامه:

۱- مسند احمد حنبل (م ۲۴۱ ق)، ج ۶، ص ۲۵۶.

۲- صحیح بخاری (م ۲۵۶ ق)، کتاب الرقاق، باب تواضع، ص ۱۱۷۵،ح۶۵۰۲.

۳- معجم الکبیر،الطبرانی (م۳۶۰ق)، ج۱۲، ص۱۱۳، ش۱۲۷۹.

۴- الاربعون الصغری، البیهقی(۳۸۴ق)، باب ۱۱، ص۴۹.

۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید (م۶۵۶)، ج۱۱، ص۷۵.

۶- الفروق، شهاب الدین احمد بن ادریس القرافی (م ۶۸۴ق)، ج ۳، ص ۶۹.

۷- عمدة القاری، بدر الدین العینی، (م۸۵۵ق)، ج۲۳، ص۸۸، ح۲۰۵۶.

چنانکه ملاحظه می‌شود، حدیث تردّد در کتابهای معتبر حدیثی و فقهی شیعه و سنی نقل شده است و از روایات مشهور و مورد اتفاق فریقین می‌باشد. به لحاظ بررسی حدیث و دقّت در محتوای آن، ضروری است که به گزیده‌ای از روایات این باب در منابع فریقین بپردازیم، تا زمینه فهم حدیث ایجاد شود.

۱- عنه عن ابن فضّال عن ابن فضیل عن ابی حمزه ثمالی قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام قال: یقول ُ الله عزَّ و جلَّ: "ما تردَّدْ تُ فی شیءٍ اَنا فاعِلهُ کَتَردُدی علی المؤمن لِاَنّی اُحِبّ لقائهُ و یَکْرهُ الموتَ فَاُزْویه عنه و لو لم یکن فی الارض الّا مؤمنٌ واحدٌ لَاکْتَفَیْتُ به عن جمیع خَلقیِ و جعلتُ لَه مِن ایمَانِهِ اُنساً لا یَحتاجُ فیه الی احدٍ." (برقی، محاسن، ج۱، ص۱۵۹)

ترجمه: خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: من در هیچ کاری تردّد ندارم به مانند تردّد درباره بنده مؤمنم که ملاقات او را خواهم و او از مرگ بدش آید، و من آن را از او دور می‌کنم، و اگر در دنیا جز یک مؤمن نباشد، از همه خلق به او اکتفا می‌کنم و ایمانش را همدم او سازم تا بوسیله آن نیاز به احدی نداشته باشد.

۲- عَنْهُ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: لِيَأْذَنْ بِحَرْبٍ مِنِّي مُسْتَذِلٌّ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنَ وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ كَتَرَدُّدِي فِي مَوْتِ الْمُؤْمِنِ إِنِّي لَأُحِبُّ لِقَاءَهُ وَ يَكْرَهُ الْمَوْتَ فَأَصْرِفُهُ عَنْهُ وَ إِنَّهُ لَيَدْعُونِي فِي الْأَمْرِ فَأَسْتَجِيبُ لَهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَجْعَلُ لَهُ مِنْ إِيمَانِهِ أُنْساً لَا يَسْتَوْحِشُ فِيهِ إِلَى أَحَدٍ.(برقی، محاسن، ج ۱، ص ۱۶۰، ح ۱۰۰)

۳- علیّ بن ابراهیم عن محمّد بن عیسیَ عن یونُسُ عن ابن مُسکانَ عن المعلّیَ بن خُنَیسٍ عن اَبی عَبدِ الله علیه السلام قَال: قَال رسُولُ الله صلی الله علیه و آله: قَالَ اللهُ عزَّ و جلّ: مَن اسْتَذَلّ عبدیَ المؤمنَ فَقَد بارَزَنیِ بالمُحارَبَةِ و مَا تَرَدَّدتُ فِی شَیءٍ اَنا فاعِلُه کتَرَدّدیِ فیِ عبدیَ المؤمن اَنّیِ اُحِبّ لقائَهُ فیَکرَهُ المَوتَ فاَصرِفُهُ عنه.(کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۷، ح ۱۱)

ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ فرموده: هر کس بنده‌ام را خوار کند به جنگ با من برخاسته، و من در هیچ کاری تردّد ندارم چون تردّد درباره قبض روح بنده مؤمنم که من ملاقات او را دوست دارم ولی او از مرگش کراهت دارد و من او را از مرگ بر می‌گردانم.

۴- الحسن بن محمّدبن الحسن الطوسیّ عن والده الشیخ أبی جعفر عن المفید محمّد بن محمّدبن النعمان قال: أخبرنی أبو حفص محمّد بن عمر بن علی الصیرفیّ قال: حدّثنا أبو علی محمّد بن همام الاسکافیّ قال: حدّثنا جعفر بن محمّد ابن مالک الفزازیّ قال: حدّثنی سعید بن عمرو قال: حدّثنی الحسن بن ضوء عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قال علی بن الحسین علیه السلام: قَالَ الله عزّو جلّ: ما تَرَدّدتُ فِی شَیءٍ أنا فاعِله تَرَدّدِی عن قَبضِ رُوحِ المُؤمن، یَکرَهُ المَوت و أکرِهُ مَسَائته، فإذا حَضَرَهُ أجَلَهُ الّذِی لاَ تَأخیرِ فیه بَعَثت إلَیه بِرِیحَانَتَینِ مِن الجَنَة تُسَمی إحداهُما المُسخیّة و الاخری المُنسیّة، فأمَا المُسخیّه فتُسخیه عن ماله،و أما المنسیّه فتنسیه أمر الدنیا.(حرّ عاملی، الجواهر السنیه، باب ۱۱، ص ۳۰۷)

ترجمه: خدای متعال می‌فرماید: من هر کاری که می‌خواهم انجام دهم در آن تردّد نمی‌نمایم مگر در قبض روح بندهٔ مؤمنم که او از مرگ کراهت دارد و من نمی‌خواهم به او بدی برسد. هنگامی که اجل او فرا می‌رسد، دو ریحانهٔ بهشتی به سوی او می‌فرستم که نام یکی مسخیه و دیگری منسیه است. مؤمن با بوئیدن مسخیه نسبت به مالش بی‌علاقه می‌شود و با بوئیدن منسیه لذائذ دنیا را از یاد می‌برد، بعد او را قبض روح می‌کنم.

۵- عن النّبی عن جبرئیل عن اللّه تعالی قال: قال اللّه عزّ و جلّ: مَن اَهَانَ لِی ولِیّا فَقَد بَارَزَنِی بالمُحَارِبَة... الی اَن قال، و مَا تَرَدّدتُ فی شَی ءٍ اَنَا فَاعِلُه مَا تَرَدّدتُ فِی قَبضِ نَفسِ الّمُؤمن مَن یَکَرَهُ المُوتَ و اُکَرِهُ مَسَائَتَهُ وَ لا بُدّ لَهُ عنهُ.(حرّعاملی، جواهر السنیه، ص۳۰۷، باب۱۱)

ترجمه: هر کس به ولیّ من اهانت کند، به تحقیق به جنگ با من برخاسته، و من در هیچ کاری تردد ندارم چون تردّد در قبض روح بندهٔ مؤمنم، که او از مرگ کراهت دارد و من هم کراهت اورا نمی‌خواهم،اما او را باید بمیرانم.

حدیث تردّد در ضمن دعای طول عمر نیز آمده است:

اللهم اِنّ رسولک الصادق المصدّق صلواتک علیه و آله قال اِنّک قُلتُ ما تردّدت ُ فی شیئ انا فاعِلُه کتردّدُ فی قبضِ روحِ عبدیَ المؤمن یَکرهُ الموت و اُکره مُسائَتَهُ.

دعای فوق جزء تعقیبات نماز برای طول عمر سفارش شده است. بنا به فرموده محدث قمی این دعا معتبر است و در کتب ادعیه نقل شده است. از جمله:

۱- در مصباح المجتهد در ادعیه‌ای که بعد از نماز، مستحب است خوانده شود، آمده است: اِنّکَ قلتُ مَا تردّدتُ فیِ شیءٍ اَنَا فاعِلُه کَتَرَدّدیِ فیِ قَبضِ روحِ عبدیَ المؤمنَ من یَکرَهُ الموتَ و اُکِرهُ مسائَتَه. (طوسی، مصباح المتهجد، ج۱، ص ۵۸،۱۴۱۱ ق)

۲- روی انّ من دعا بهذا الدعاء عقیب کل فریضته و واظب علی ذلک عاش حتی یمل الحیاة و یتشرف بلقاء صاحب الامر (عج) و هو:

اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم ان رسولک الصادق المصدق صلواتک علیه و آله قال: انک قلت ما تردّدت فی شیء انا فاعله کتردّدی فی قبض روح عبدی المؤمن یکره الموت و انا اکره مسائته . اللهم فصل علی محمد و آل محمد و عجل لاولیائک الفرج و النصر و العافیة و لا تسوؤنی فی نفسی و لا فی فلان (قال و تَذْکُرُ مَن شئت)(طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۳۷، ج۱، ۱۳۹۶ ق)

ترجمه: روایت است هر کس این دعا را پس از هر نماز واجب بخواند عمر او چندان طولانی شود، که زندگی بر او ملال‌آور گردد، و به ملاقات حضرت مهدی (عج) مشرف شود.

خداوندا بر محمد و آلش درود فرست، خداوندا رسول راستگوی تو خبر داده که تو فرموده‌ای: من در انجام هیچ امری به اندازه قبض روح مؤمن تردد نکردم که او از مرگ کراهت دارد و من نیز کراهت دارم که او را به ناخوشایندی بیاندازم. خداوندا بر محمد و آلش درود بفرست و در فرح و یاری و عافیت اولیاء خود تعجیل فرما، و مرا و فلانی را (نام هر که خواهی بگو) بد حال مکن.

۳- دعوات، راوندی (م۵۷۳)،ص۱۳۴.

۴- فلاح السائل، ابن طاووس (م۶۶۴)، ص۱۵۸.

۵- بلد الامین، کفعمی (م۹۰۵)، ص ۱۲.

این اجمال روایاتی است که در منابع شیعه آمده است. و اما روایات کتب عامه:

۱- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ كَرَامَةَ، حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ، حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ، حَدَّثَنِي شَرِيكُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالحَرْبِ، و مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ، وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ، وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدُّدِي عَنْ نَفْسِ المُؤْمِنِ، يَكْرَهُ المَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ.(بخاری، صحیح، ص۱۱۵۷،۱۴۲۲ق)

۲- عن حسان بن عطیه قال... قال الله: مَا تَرَدّدتُ فی شَیءٍ اُریدهُ، تَرَدّدِی فی قبضِ نفسِ عبدِیَ المُؤمن یَکرَهُ الموت و اُکرَهُ مَسَائَتَهُ و لا بُدّ لَهُ مِنه. (ابن ابی شیبه، المصنف، ج ۸، ص۲۹۰، ۱۴۰۹ق)

۳- جاء في الخبر الصحيح عن النبي ﷺ يقول الله تعالى من آذى لي وليا فقد استحل محارمي و ما تقرب إلي العبد بمثل أداء ما فرضت عليه و لا يزال العبد يتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه و لا ترددت في شيء أنا فاعله كترددي في قبض نفس عبدي المؤمن يكره الموت و أكره مساءته و لا بد له منه.(ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۷۵)

۴- أخبرنا أبو عبد الله الحافظ، حدثني عبد الله بن سعد الحافظ، ثنا محمد بن إسحاق الثقفي، ثنا محمد بن عثمان بن كرامة، ثنا خالد بن مخلد، عن سليمان بن بلال، أخبرني شريك بن عبد الله بن أبي نمر، عن عطاء عن أبي هريرة رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إن الله عز وجل، قال: من عادى لي وليا، فقد بارزني بالحرب، وما تقرب إلي عبدي بشئ أحب إلي مما افترضت عليه، وما يزال يتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه، فإذا أحببته، كنت سمعه الذي يسمع به، وبصره الذي يبصر به، ويده التي يبطش بها، ورجله التي يمشي بها، وإن سألني عبدي لأعطينه، ولئن استعاذني لأعيذنه، وما ترددت عن شئ أنا فاعله، ترددي عن نفس المؤمن، يكره الموت، وأكره مساءته. (البیهقی،الاربعون الصغری، باب ۱۱، ص ۴۹، ح۴۶)

بیان حال سند بعض احادیث تردّد

بیشتر احادیث وارده از فریقین، از جهت سند معتبر و متقن هستند، با این حال به بررسی رجالی تعدادی از آن‌ها می‌پردازیم.

حدیث اول از منابع شیعه

رجال آن سه تن هستند:

۱- حسن بن علی بن فضّال تیمی، ثقةجلیل، از اصحاب اجماع (رجال کشی، ص ۵۹۵)

ثقة، امامی، صحیح المذهب ظاهراً (رجال طوسی، ص ۳۵۹)

۲- محمد بن فضیل صیرفی، ثقة، رمی بالغلو (رجال طوسی، ص ۳۶۵- رجال حلّی، ص ۲۵۱)

۳- ثابت بن دینار ابو حمزه ثمالی،امامی،ثقةجلیل. (رجال کشی، ص۴۰۶) ثقة،امامی،صحیح المذهب. (فهرست طوسی، ص ۱۰۵)

حدیث دوم

رجال آن سه تن هستند:

۱- ابن فضال گذشت.

۲- ابی جمیله، اسمش المفضل بن صالح، امامی، ثقةعلی التحقیق و ربما یضعف.

۳- محمد بن علی بن ابی شعبه الحلبی، امامی، ثقة جلیل، صحیح المذهب ظاهرا.(فهرست طوسی، ص ۳۸۵- رجال نجاشی، ص ۹۸)

حدیث سوم

رجال آن پنج تن هستند:

۱- علی بن ابراهیم بن‌هاشم، ثقة، ثبت، امامی، صحیح المذهب.(رجال نجاشی، ص۲۶۰) محمد بن عیسی بن عبید، ثقةامامی، صحیح المذهب ظاهراً.(رجال ابن داود، ص۵۰۹) ممدوح، امامی، صحیح المذهب ظاهراً.(فهرست طوسی، ص۴۰۲)

۳- یونس بن عبد الرحمن، ثقة، امامی، صحیح المذهب ظاهراً.(رجال طوسی، ص ۳۴۶و ۳۶۸- رجال نجاشی، ص۴۴۷)

۴- عبدالله بن مسکان، ثقة، امامی، صحیح المذهب ظاهراً.(فهرست طوسی، ص۲۹۴) من اصحاب الاجماع.(رجال کشی، ص۳۷۵)

۵- المعلی بن خنیس، امامی، صحیح المذهب ظاهراً.(رجال کشی، ص۳۸۲) ممدوح فی الروایة. (رجال کشی، ص۳۷۷)

بررسی محتوایی روایت

موضوع اصلی در این روایات، نسبت تردّد به خداوند متعال در قبض روح مؤمن می‌باشد، که محل کلام اندیشمندان قرار گرفته است، که مقصود از تردّد در این حدیث که به خدای متعال نسبت داده شده است چیست؟ در هر تحقیقی ابتدا لازم است معنای واژگان

واصطلاحات به کار رفته در آن روشن شود، تا امکان فهم دقیق برای همگان حاصل شود. از این رو، قبل از بیان آراء موجود پیرامون تردّد، به معناشناسی آن می‌پردازیم.

معنای واژه تردّد

ابن فارس ذیل واژه ردّ گفته است: هو رجع الشیء و سمی المرتد لانّه ردّ نفسه الی کفره.(ابن فارس، ج ۱، ص۴۶۰)

در المنجد چنین آمده است: صَرفه، ارجعه.ردّه الی بیته، ای ارجعه. و تردّد: مطاوع ردّد(المکتبة الشرقیة، ص ۲۵۴)

معجم الوسیط واژه ردّه را معادل: مَنَعه و صَرَفه و ارجعه دانسته است. و فی التنزیل العزیز: ودّ کثیرٌ من اهل الکتاب لو یردونکم من بعد ایمانکم کفاراً.

تردّد: تراجع، و یقال : تردّد فیه: اشتبه فلم یثبته. (ابراهیم مصطفی، احمد حسن الزّیات، ج ۱، ص ۳۳۷)

فیروز آبادی نیز ذیل واژه ردّ چنین می‌گوید: ردّه: صَرَفه. ردّ علیه: لم یقبله. و الارتداد: الرجوع. و نیز ذیل واژه رجع گفته است: صرفه و ردّه. (فیروز آبادی، ص۵۰۰)

مرحوم طریحی نیز واژه ردّ را به معنی صَرَف دانسته است و فرموده است:

قد نری تقلّب وجهک ای تردّد وجهک و تصرّف وجهک.(طریحی، ج۳،ص۵۷۳)

الرّد: صرف الشیئ و رجْعَه. المتردّد ای المتناهی فی القصر.

در لسان العرب در معنای ردّ آمده: الرد: صرف الشیء و رجعه، الارتداد: الرجوع.(ابن منظور، ذیل ردّ)

از نظر زبیدی نیز تردّد به معنای توقف و باز گرداندن است. «الماء فی المکان وقف و تردّد.»(زبیدی، ج ۳، ص۱۶۴)

چنانچه ملاحظه می‌شود، معنای لغوی این واژه، معادل رجوع و بازگشت و توقف است. با این حال، روشن نیست که چرا بسیاری از محققان ذیل واژهٔ تردّد، در حدیث اشاره‌ای به این معنا ننموده‌اند.

غالباً تردّد را تردید معنا کرده‌اند که ناشی از عجز و جهل می‌باشد و این خصوصیات کاشف از نقص و فقدان بوده و خدا از نقص و محدودیت منزّه است. براین اساس، دست به توجیه و تأویل روایات زده‌اند.

ذیلا، اشاره ای به این تأویلات از نظر عامّه و خاصه خواهیم داشت.

تحلیل فقهای عامه پیرامون حدیث تردّد

علمای اهل سنت در توجیه این حدیث شریف چند وجه ذکر نموده‌اند.

۱- خطّابی می‌گوید: تردید و بداء در مورد خداوند جائز نیست، و حدیث را چنین معنا کرده است که: ملائکهٔ من در امری که به انجام آن حکم نموده باشم، تردید ننمودند مانند تردیدشان نسبت به قبض روح بندهٔ مؤمنم. وی برای اثبات مدعای خود، به داستان تردّد ملک الموت در قبض روح حضرت موسی و ابراهیم علیهما السلام استشهاد نموده است. بنا براین معنا، ملائکه تردّد می‌کنند از این جهت که او را به سوی موت متمایل گردانیده تا لقاء خدا محبوبشان گردد. و این کار در واقع، به جهت لطف و شفقت و مهربانی خدا نسبت به بنده‌اش می‌باشد.(ابن حجر، فتح الباری، ج۱۱، ص۳۴۳، باب التواضع،۱۳۷۹ق؛ بیهقی، الاربعون الصغری، باب ۱۱، ص۴۹؛ ابو احمد محمود بن احمد، عمده القاری، ج۲۳، ص۹۰)

۲- کلاباذی بر این است که تردّد، صفت ذات اقدس نیست، بلکه از صفات فعلیه الهیه است. ایشان تردّد (تفعّل) را به معنای تردید (فعّل) گرفته است. بر این اساس، تردّد در اختلاف احوال عبد مؤمن است، نه در زمان قبض روح و اجل، یعنی زمان قبض روح مشخص است و هیچ گونه تقدّم و تأخری ندارد، آن چه در آن تردّد صورت می‌گیرد حالات عبد است که گاهی توجه به دنیا و گاهی توجه به آخرت پیدا می‌کند. به این معنا که خدا هنگام احتضار مؤمن، در قلب او شوق و محبت لقاء خویش را اظهار می‌دارد تا کراهت مؤمن را از او زائل سازد. و بدین سبب، بر مرگ خود راضی گردد و به آن رغبت نماید.(ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۴۴)

۳- ابن جوزی نیز تردّد را به ملائکه منتسب نموده است، اما چون تردّد ملائکه به سبب امر خداوند در قبض روح بنده است، از این رو، خداوند آن را به خود نسبت می‌دهد.(همان)

۴- کرمانی معتقد است که هنگام قبض روح مؤمن، خداوند از کراهت او مکره می‌شود، از این جهت او را با تأنی و به تدریج فبض روح می‌کند. و این حالت را تردّد می‌داند.(همان)

۵- جنید بغدادی معتقد است که معنای روایت این نیست که من موت را برای او مکروه می‌دارم، زیرا مرگ، مؤمن را به سوی رحمت و مغفرت الهی وارد می‌سازد. بلکه کراهت به

جهت ملاقات مرگ و صعوبت آن است.(بیهقی، الاربعون الصغری، باب ۱۱، ص۴۹؛ ابن حجر، فتح الباری، ج۱۱، ص۳۴۴؛ موسسه الکتب الثقافیه، الاحادیث القدسیه، ج۹، ص۲۸۹)

۶- برخی دیگر حدیث را این گونه تأویل کرده‌اند: هنگامی‌که روح از جسد مفارقت می‌نماید، دچار درد و الم شدید می‌گردد. در حالی که خداوند اذیت مؤمن را کراهت دارد و احتمال می‌رود که مسائت نسبت به طول حیات باشد که منجر به پیری زیاد و برگشت به حالت بچگی و اسفل السافلین می‌شود. به نظر ابن حجر، برای این معنا لفظ تردّد وارد شده است.(ابن حجر، ج۱۱، باب التواضع، ص۳۴۴؛ بیهقی، باب ۱۱، ص۴۹)

۷- عده ای گفته‌اند: ما می‌بینیم اگر انسان به کسی علاقه داشته باشد و او را بزرگ و با عظمت بداند، در بدی رساندن به او و ناراحت کردنش متردّد می‌شود و عجله نمی‌نماید، و اگر با کسی دشمن باشد و او در نزدش کوچک و حقیر باشد، در مجازات او هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهد و فورا به مرحلهٔ اجرا در می‌آورد. پس نتیجه این که خداوند بندهٔ مؤمن خود را بزرگ می‌داند و تردّد لازمهٔ بزرگداشت، و عجله و مبادرت لازمهٔ تحقیر است. بنا براین «تردّد» بر گرامی‌داشت خداوند نسبت به مؤمن،و شرف و منزلت او نزد خداوند دلالت می‌کند، یعنی لازم معنا اراده شده است نه خود معنای تردّد.(احمد بن ادریس، الفروق، ج ۳، ص ۶۹)

۸- برخی معتقدند تأویل این حدیث چنین است: عبد مؤمنم در چیزی که من فاعل آن باشم تردّد نکرد، مانند تردّد در قبض روحش. پس او بین اراده‌اش که بقاء است و اراده من که موت است متردّد می‌شود. بنابراین، من به او لطف و بشارت می‌نمایم تا این که او از کراهت موت منصرف گردد. در این صورت، خداوند تردّد را از روی اکرام و تعظیم به ذات مقدس خودش نسبت داده است.

تحلیل علمای شیعه پیرامون حدیث تردّد

محققان شیعه در نسبت تردّد به خداوند، وجوهی را ذکرنموده‌اند:

وجه اول

در روایت باید چیزی را در تقدیر گرفت به این صورت که، **لو جاز علیّ التردّد ما تردّدتُ فی شَیءٍ کتردّدی فی وفاة المؤمن**. یعنی اگر بر من تردّد روا باشد در هیچ چیز تردّد نمی‌کنم مانند تردّدی که در وفات مؤمن می‌نمایم.(فاضل مقداد، نضدالقواعدالفقهیه، ص۷۲؛بهایی، الاربعین، ص۴۰۹)

وجه دوم

بعضی از محققان این روایت را از قبیل استعاره و تمثیل دانسته‌اند و گفته‌اند: فقوله سبحانه:"مَا تَرَدّدتُ فِی شَی ءٍاَنَا فَاعِلُه کَتَردّدِی فِی وَفَاة المُؤمن". المراد بِه، لیس لِشیءٍ من مخلوقاتی عندی قدر و حرمة کقدر عبدی المؤمن و حرمته. برای هیچ یک از مخلوقاتم نزد من قدر و منزلتی مانند قدر و حرمت عبد مؤمنم نیست. مبنای اینان در این تحلیل چنین است که معمولاً انسان در بدی رساندن به کسی که به او علاقه داشته باشد و او را بزرگ و با عظمت بداند متردّد می‌شود و عجله نمی‌کند، ولی اگر نسبت به کسی دشمن باشد و او در نزدش حقیر و کوچک باشد در مجازات او هیچ تردیدی نمی‌کند و فوراً آن را اجرا می‌کند، بویژه در صورتی که احساس خطر کند. بنا براین تردید در هنگام عظمت و بزرگی، و عدم تردید هنگام اهانت و حقارت است. به نظر می‌آید که این حدیث شریف دلالت بر شرف و منزلت مؤمن و تعظیم او نزد پروردگار دارد، نه معنای تردید مصطلح. در حقیقت حدیث به این جمله بازگشت می‌کند که «منزلة المؤمن عندی عظیمه».(شهید اول، القواعد والفوائد، ج۲، ص۱۸۲؛ فاضل مقداد، نضد القواعد الفقهیه، ص۷۱؛ بهایی، اربعین، ص۴۰۹)

وجه سوم

تفسیر دیگر این است: "اِنّ اللّه سبحانةظهر لِلّعبد المُؤمنِ عندَالاحتضار من اللُطَفِ و الکرامة و البشارة بالجنة مَا یُزِیلُ عنه کراهةالمَوت یُوجبُ رَغَبَته فی الانتِقَال الی دار القَرَارِ فَیقُلّ تأذیهِ به فَیَصِیر رَاضیاً بِنُزولِهِ و راغباً فی حُصُولِه. فَاشَبَهت هذه المعاملة معاملة من یُرِیدُاَنً یُؤلم حبِیبهَ اَلماً بما یَتَعَقَّبَهُ نفع عظیم فهویَتَرَدّدُ فی اَنّهُ کیف یُوصل ذلک الالم الیه علی وجه قِلُّ تأذّیه به فلا یزال یظهر له ما یرغبه فی ما یتعقبه من اللّه من اللذة الجسمیة و الراحة العظیمة الی یتلقاه بالقبول و یعدّه من الغنائم المؤدّیة الی ادراک المأمول فیکون فی الکلام استعارة تمثیلیة."

ترجمه: خداوند سبحان هنگام احتضار مؤمن، آن قدر محبت و لطف و عنایت و بشارت بهشت را بر بندهٔ مؤمن اظهار می‌دارد تا کراهت موت را از او زایل سازد و شوق و رغبت او را برای مرگ، فراهم نماید، تا بدین وسیله، ناراحتی او تقلیل یابد و به مرگ راضی گردد و به آن رغبت نماید. این مسئله به عمل شخصی می‌ماند که پس از ناراحتی دوستش، نفع عظیمی‌را نصیب او خواهد نمود.لذا، این شخص تردید می‌کند که چگونه این درد و الم را به او برساند تا کمتر اذیت شود.به همین دلیل، پیوسته خداوند چیزی را که مورد رغبت اوست ظاهر می‌کند، تا این مسئله را تلقی به قبول کند.(بهائی، الاربعین، ص۲۱۱-۱۲۰،ح ۳۵، ۱۳۷۳ش)

وجه چهارم

برخی معتقدند که تردّد به معنای شک و تردید نسبت به خداوند محال است، پس لازمهٔ معنا که تعظیم و بزرگداشت مؤمن باشد، منظور است. چنان که ملاحظه می‌کنیم اگر انسان به کسی محبت داشته باشد و او را بزرگ بدارد، در آزار و ناراحت کردن او متردّد می‌شود و تعجیل نمی‌نماید. ولی اگر کسی دشمن او باشد و در نزدش حقیر و پست باشد، در بدی رساندن به او هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهد و آن را عملی می‌کند. و از آن جا که خداوند عبد صالح خود را بزرگ می‌داند، در تصمیم خود تعجیل که لازمهٔ تحقیر است نمی‌نماید، بلکه در بزرگداشت مؤمن تردّد می‌نماید.(فاضل مقداد، نضد القواعد الفقهیه، ص۷۲)

وجه پنجم

تفسیر دیگر حدیث چنین است: مقصود تردّد عبد است. به این صورت که وقتی مرگ مؤمن نزدیک می‌شود خدای متعال اسبابی برای او فراهم می‌کند تا او گمان کند مرگش نزدیک شده، و آمادگی برای رفتن از جهان را پیدا کند و با رغبت و اشتیاق به انجام اعمال صالح مبادرت ورزد. سپس خداوند وضع دیگری که موجب بسط آمال او می‌شود برایش پیش می‌آورد. در نتیجه مشغول فراهم نمودن ضروریات زندگی می‌شود. در این جا عبد بین دو حالت مردّد می‌شود، گاهی توجه به دنیا و گاهی توجه به آخرت پیدا می‌کند. بنابراین، تردّد مربوط به عبد مؤمن است نه خداوند. و از آن جا که اسباب تردّد در عبد را خداوند پیش آورده، خداوند آن را به خود نسبت داده است.(شهید اول، القواعد و الفوائد، ج۲، ص۱۸۱؛ فاضل مقداد، نضد القواعد الفقهیه، ص۷۱؛ شبّر، مصباح الانوار، ج۱، ص۶۲)

وجه ششم

تفسیر دیگر بر این پایه استوار است که مؤمن به جهت عدم توفیق در کسب کمالات، از مرگ کراهت دارد و خداوند متعال نیز، ناراحتی او را نمی‌پسندد. لذا حالاتی برای او پیش می‌آورد که نه تنها پذیرای مرگ باشد بلکه آن را تقاضا کند. بنابراین، از طرف پروردگار، عجله ای در قبض روح مؤمن پیش نمی‌آید. اینان برای اثبات مدعای خود، به قضیهٔ تردّد ملک الموت در قبض روح حضرت موسی و ابراهیم علیهما السلام استشهاد نموده‌اند. هنگامی‌که ملک الموت برای قبض روح حضرت ابراهیم آمد او از قبض روح خود کراهت داشت، لذا خداوند مرگ او

را به تأخیر انداخت. حضرت ابراهیم یک روز پیر مردی را دید که غذا می‌خورد و آب دهانش از فرط پیری بر محاسنش می‌ریخت، از این رو وی از خدا تقاضای مرگ کرد. و این چنین کراهتش از بین رفت و در خواست مرگ کرد.(فاضل مقداد، نضد القواعد الفقهیه، ص۷۲)

وجه هفتم

حتمی بودن مرگ بر بندگان، با کراهت خداوند از ناراحتی مؤمنان، با هم متعارض هستند، و این تعارض شبیه تردّد است و به آن تشبیه شده که در حقیقت استعاره است.(فاضل مقداد، نضد القواعدالفقهیه، ص۷۲)

وجه هشتم

شبّر معتقد است: این روایت به آن چه در لوح محو و اثبات است، اشاره دارد. در این صورت معنای حدیث این است: در لوح محو و اثبات، زیاد تر از آن چه در مورد قبض روح بندهٔ مؤمنم واقع شده است، محو و اثباتی از من واقع نشده است.

تحلیل دیگر این است: تردّد از ناحیهٔ مؤمن است. زیرا او بین ارادهٔ باری تعالی نسبت به قبض روح او و ارادهٔ بقاء خویش متردّد است.

تفسیر دیگر حدیث چنین است: افعال خداوند بدون تراخی و تأنّی انجام می‌شود. مانند آیهٔ شریفه که می‌فرماید: إنّمَا أمَرُهُ إذا أرادَ شَیئا أن یَقّولَ لَهّ کُنً فَیَکون. (یس/۸۲) مگر در قبض روح مؤمن که تردّد ملازم تراخی است.(شبّر، مصباح الانوار، ج۱، ص۶۶-۶۲)

وجه نهم

شیخ حرّ عاملی می‌گوید: تردّد مجاز است و کنایه از تأخیر است.(حرّعاملی، وسایل الشیعه، ج۲،ص۴۲۹، ۱۴۰۹ق)

وجه دهم

از میان فلاسفه اسلامی، میرداماد و ملاصدرا، حدیث را ذکر کرده‌اند و با توجه به مبانی فلسفی، به تأویل این روایت مبادرت ورزیده‌اند.

میرداماد، تردّد را به سبب تعارض داعی مرجح در طرفین دانسته است، به این معنا که قبض روح مؤمن، خیر است و کراهت او از مرگ، شرّ است. به نظر ایشان، خیرّیت به انجام فعل

دعوت می‌کند و شرّیت به ترک فعل. در این صورت انجام فعل میان دو طرف خیرّیت بالذات و شرّیت بالعرض است. و از این مفهوم تعبیر به تردّد نموده است.

ملاصدرا، بر اساس آنچه در حکمت متعالیه پی ریزی نموده، معتقد است، کلام میرداماد نه تنها رفع اشکال از مسئلهٔ تردّد نمی‌نماید، بلکه اشکال را قوی‌تر نیز نموده است. زیرا اگر یکی از دو طرف بر دیگری ترجیح نداشته باشد پس ترجیح بلا مرجّح لازم می‌آید و اگر به واسطهٔ آن رجحان، ترجیح یابد پس صدورش از علم الهی واجب است. بنا براین، بر اساس تحلیل میر داماد تردّدی واقع نگردیده، زیرا حکم به رجحان آن به طور قطع واقع شده است. (ملا صدرا، حکمت متعالیه، ۱۴۱۰، ج۶، ص۲۹۳)

خلاصهٔ سخن ملا صدرا این است که این روایت و تحلیل ارائه شده توسط میرداماد با دو مبنای مهمّ فلسفی علم ذات به ذات و علّت و معلول ناسازگار است. در نتیجه او در حکمت متعالیه، به طرّاحی مبانی دیگری برای حلّ این روایت اقدام نموده است. عصارهٔ نظر او را در رابطه با مفهوم تردّد، می‌توان از لابلای آثار ایشان به این صورت جمع‌بندی نمود.

اوّلا: زوال و تبدیل در نقوش منقّش بر طبایع و نفوس الواح قدریّه جایز است.

ثانیا: نفس فلکی همهٔ حوادث غیر متناهی را نمی‌تواند دفعتا ادراک نماید. پس ممکن است نفس فلکی نسبت به اسباب و علل وقوع و عدم وقوع یک امر مساوی که هیچ گونه ترجیحی ندارد تردید نماید.(همان، ص۳۹۴، نقل از فصلنامه کتاب قیّم، مقاله معناشناسی حدیث تردّد، ص۸۷-۸۸). چنانچه روشن است، ملاصدرا تردّد را به ملائکه نسبت داده و بدین‌گونه روایت را توجیه نموده است. مضاف بر این که، معنای لغوی تردّد را در نظر نگرفته و آن را تردید و دو دلی معنا کرده است.

وجه یازدهم

آیت الله میرزا محمّد مهدی غروی اصفهانی

ایشان تردّد را به معنای لغوی آن یعنی پذیرش ردّ دانسته، و معتقد است که واقعا خداوند تردّد را به خودش نسبت داده است. خدای متعال علیرغم این که علمش بلا حدّ است و قدرت بر رفع مانع (کراهت عبد) دارد، باز هم در قبض روح عبد مؤمنش توقف می‌کند، تا آن جا که

در بعضی روایات نقل شده که فرمود: "اَکادَ اُخفیها مِن نفسی" نزدیک است که آن را بر خودم مخفی کنم.(تفسیر صافی، ج ۲، ص۶۲، ذیل آیه ۱۵ طه؛ تفسیر نور الثقلین، ج۴، ص۴۱۰، ذیل آیه ۱۵ طه)

و این توقف نه از روی عجز و جهل، بلکه بر اساس علم الهی و مالکیت سلطنت او بر رأی است.(اصفهانی، انوار الهدایة، ص۱۶۱)

و معنای این که خداوند می‌فرماید: "اِنّی اُحِبُّ لقائهُ و اشتاقَ اِلی قُدُومِه و هو یَکرهُ الموت" این است که خواسته عبدش را بر خواسته خودش، که لقاء اوست مقدم می‌دارد و کراهتش را بر اشتیاق خودم، ترجیح می‌دهم. در این جا رأی الهی، به خاطر رعایت میل بندهٔ مؤمن، متوقف می‌شود. پس معنایش این است که بعد از این که قضای الهی بر قبض روح او تعلق گرفته بود و فرمان قبض روح صادر شده بود، رأی خدا متوقف می‌شود. و این غایت محبت خداوند نسبت به بنده‌اش می‌باشد.

نکتهٔ حائز اهمیّت که در آراء موجود پیرامون تردّد، از آن غفلت شده، توجه به معنای لغوی تردّد است که اگر مدّ نظر محققان قرار می‌گرفت نیازی به این توجیهات نبود. در این میان، تنها مرحوم میرزا مهدی اصفهانی است که به درستی، به معنای اصلی و لغوی این واژه اشاره نموده است. ایشان در توضیح حدیث می‌فرمایند:

تردّد از باب تفعّل است و این باب به معنی مطاوعه تفعیل می‌آید، یعنی پذیرش ردّ. مانند: "رددتُه فتردّد" من او را ردّ کردم و او این ردّ را پذیرفت. اما تردید از باب تفعیل و به معنی فِعل می‌آید. ردّد ای صَرَفه (منصرفش کرد.)

اقسام تردّد

نکته دیگری که در کلام مرحوم میرزای اصفهانی حائز اهمیت است، ارائه صحیح اقسام تردّد و تعیین قسمی است که قابل استناد به خداوند می‌باشد. بر این اساس، تردّدی که برای فاعل در فعل پیدا می‌شود چهار قسم است که فقط یک قسم آن قابل استناد به خداوند است.

۱- تردّد ناشی از جهل: این که فاعل نسبت به مصالح طرفین فعل، "صدور و عدم صدور" جاهل باشد. و در نتیجه عدم علم به مصالح، نسبت به انجام یکی از طرفین متوقف و متردّد

می‌شود. مانند اینکه: یک لیوان چای و یک لیوان آب موجود است، اما فاعل نمی‌داند مصلحت در خوردن کدام یک است. لذا متردّد و متوقف می‌شود.

۲- تردّد ناشی از حیرت: گاهی فاعل نسبت به مصالح طرفین آگاه است. اما به جهت عدم وجود مرجّح نسبت بهٔکی از دو طرف، انجام هر دو طرف فعل برای او مساوی است. در این حالت هم توقف می‌کند.

۳- تردّد ناشی از عجز: اینکه فاعل به مصالح دو طرف علم دارد، و مرجّح هم وجود دراد. اما برای انجام فعل مزاحم وجود دارد که با وجود علم به مرجّح، قدرت رفع آن را ندارد. اینجا توقف و تردّد فکری عبد از روی عدم قدرت و عجز می‌باشد.

این سه قسم تردّد که ناشی از جهل و حیرت و عجز است، نسبت به ساحت قدس ربوبی راه ندارد.

۴- تردّد ناشی از اختیار:

در این قسم فاعل عالم به مصالح طرفین است و مزاحم برای انجام فعل هم وجود دارد، اما او قدرت بر دفع مزاحم را دارد. دفع مزاحم و ابقاء آن، هر دو برای او میسور و حسن است. مع ذلک، توقف و تردّد در فعل یا ترک می‌کند و ملزم به احد الطرفین نیست. این سنخ تردّد ناشی از کمال آزادی و حریت و اختیار فاعل است و به حق متعال قابل استناد است.(اصفهانی، معارف القرآن، ص۸۲۴)

خدای متعال دارای کمالات است و یکی از کمالاتش سلطنت است، و باید جلال و هیمنت سلطنتی خود را رعایت کند. مقام سلطنت سلطان مقتضی نیست که بالمباشره همهٔ کارها را انجام دهد. لذا ایادی عامله و کارگزارانی در خلقت گماشته تا به فرمان او، کارهائی را انجام دهند. به گزارش قرآن و روایات، توفی نفس انسان‌ها به دو صورت انجام می‌شود. گاهی خدای متعال، بعضی از عباد صالح و مؤمن و مقرب خویش را از روی تکریم و تعظیم و اجلال و اکرام آنها، خود ذات مقدسش قبض روح می‌کند. مانند قَال الله تبارک و تعالی: (الله یَتَوَفّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوتِهَا.) (زمر/۴۲) هنگامی که مرگ کسی فرا می‌رسد، خداوند خودش او را قبض روح می‌کند.

بنا به مفاد بسیاری از روایات–از جمله همین روایات تردّد– خداوند بالمباشره مؤمن را قبض روح می‌کند. عبارت "اَنَا فَاعِلهُ" در روایت، دلالت صریح دارد که خداوند خودش اقدام به قبض روح مؤمن می‌کند. و گاهی به کارگزارش، ملک الموت امر می‌کند که قبض روح کند. مانند این قول خداوند: (اِذَاجَاءَ اَحَدَکم الموت تَوَفَّتهُ رُسُلُنَا) (انعام/۶۰) هنگامی‌که مرگ یکی از شما فرا می‌رسد، رسولان ما او را می‌میرانند.(معارف، شیخ محمود تولایی، درس ۲۴، ص۳-۲)

هنگامی‌که خدای متعال، ارادهٔ قبض بندهٔ صالح مؤمنی را می‌نماید، قبض روح او را دوست می‌دارد، به جهت این که وقتی قبض روح شود از دار بوار به دار قرار منتقل می‌شود و به لقاءالله فائز می‌گردد و خدا را ملاقات می‌کند و این بالاترین درجات و مقامات است. پس در قبض روح این بندهٔ صالح، مصلحت وجود دارد و محبوب خداست. اما خود بندهٔ مؤمن حاضر به مرگ نیست و از قبض روحش کراهت دارد. و خداوند هم از این مکروه، کاره است. "یُکرَهُ الموت و اُ کره مَسآ ئـته"، و این مسائت عبد، مزاحم فعل خداوند(قبض) خواهد شد. (همان، ص ۵)

لذا خداوند متردّد و متوقف می‌شود. طبق مفاد آیه شریفه "وَ آخَرونَ مُرجَونَ لِأَمرِالله إمّا یُعَذِّبُهُمَ وَإمّا یَتُوبُ عَلَیهِم" (توبه،۱۰۶) ترجمه: و گروهی دیگر،به فرمان خدا واگذار شده‌اند (کارشان با خداست) یا آن‌ها را مجازات می‌کند، و یا توبه آنان را می‌پذیرد.

در بعضی امور خداوند رأی خود را متوقف می‌کند.گاهی خداوند بعد از این که مشیت می‌کند در اراده متوقف می‌شود، و گاهی تقدیر و مشیت و اراده و قضا می‌کند امّا در امضا ء متوقف می‌شود[1] و این توقف امضاء نه به خاطر جهل و یا تزاحم بین اسباب است بلکه به جهت حکمتی است که خدا می‌داند. خداوند بعد از این که قبض روح مؤمن را به مرحلهٔ قضا آورده، در امضای آن توقف و تردّد می‌نماید، بدون این که قضای خود در قبض روح عبد را تغییر دهد. و این معنای تردّد در حدیث قدسی است. پس معنای تردّد، شک و تردید که ناشی

۱. بنابر روایات اهل البیت علیهم السلام مراحل فعل اختیاری پنج چیز است: مشیت،اراده،قدر،قضاء و امضاء. بر خلاف نظر فلاسفه و متکلمان عامه هیچ کدام ذاتی نیست و وقوع هر یک وابسته به اراده حق متعال است، و تا نخواهد وقوع نمی یابد، و هیچ التزامی‌برای وقوع هیچ کدام نیست. وقتی بنا بر آموزه‌های دینی هیچ تشابهی بین حق و خلق وجود ندارد، مشابهتی هم میان علم حق و علم خلق نمی‌باشد و قوانین حاکم بر علم خلق، بر علم حق، حاکم نیست.

از جهل و عجز یا تزاحم میان مصالح و زندگی باشد، نیست. زیرا این معنا از خصوصیات مخلوقین است و ساحت قدس ربوبی از چنین شک و تر دیدی مبرّاست.(انوار الهدایه، ص۱۶۳)

قبض روح مؤمن از دو حال خارج نیست:یا ماندن او در دنیا به مصلحت او نیست و برای او شرّ است، زیرا ممکن است دین و ایمانش را از دست بدهد. در این حالت خداوند به کراهت او اعتنا نمی‌کند و او را قبض روح می‌کند، که در روایت با عبارت "لابدّ لَه عنه" آمده است. به این ترتیب که دو ریحانه بهشتی به نام "مسخیه" و"منسیه" می‌فرستد، و آن کراهت را از بین می‌برد. به این صورت که به واسطه اولی، او را از مال و لذائذ مادی منصرف می‌کند و تمامی تعلقات دنیوی از قلبش زائل می‌گردد. و به واسطهٔ دومی، تمام دنیا را در نظرش به فراموشی در می‌آورد. و بدین ترتیب دفع مزاحم می‌کند. آن ریحانتین چنان مؤمن را در حیطهٔ کشش خود قرار می‌دهند که آن کراهت منتفی می‌شود. اما گاهی در عدم قبض و ابقاء او در دنیا،خیر و صلاح است، و اگر در دنیا بماند نه تنها ایمانش را از دست نمی‌دهد، بلکه عبادت او بیشتر هم می‌شود. بر این اساس، هم قبض و هم عدم قبض خیر و حسن است و در هیچ حالتی قبیح نیست. خداوند دارای اختیار تامّ و بدون ایجاب و الزام و لزوم است. مختار است که به مزاحم اعتنا ننماید و عبدش را قبض روح نماید، حتی اگر بنده کراهت داشته باشد. و هم می‌تواند مزاحم را دفع نکند و در این کار هم مصلحت است و یا این که مزاحم را ملاحظه کند و برای آن شأنی قائل شود. پس در هر دو حالت تردّد رخ می‌دهد.(معارف القرآن، ص۸۲۴)

بنا بر این، خداوند در قبض روح مؤمن، سه اختیار طولی و تو در تو دارد.

اختیار اول

ذات احدیت دارای اختیار مطلقه است. قدرت دارد که به مزاحم اعتنا ننماید و عبدش را با همان حالت کراهت و عدم ملاحظه مزاحم، قبض روح نماید، زیرا این امر به صلاح اوست.

اختیار دوم

در ظرف این اختیار، باری تعالی مختار است که مزاحم را همان طور که در روایات بیان شده، از طریق ارسال دو ریحانه دفع نماید، تا مؤمن مرگ را بپذیرد. و این دفع مزاحم (کراهت) به صلاح او و حسن است.

اختیار سوم

اختیار سومی برای فاعل مختار وجود دارد و آن این که وجود این مزاحم را به سبب اکرام و اجلال مؤمن ملاحظه نماید، و او را توفی نفس ننماید، زیرا بقاء او در دار دنیا، برایش خیر است و به عبادات و اطاعات می‌پردازد.

این اختیارات ثلاثه، ناشی از حریت و کمال اختیار فاعل است و همه فعل خداوند است و خداوند در انجام هر طرف بدون هیچ الزام و وجوبی، دارای اختیار محض است. بدون این که جهل، حیرت و یا عجزی به ذات اقدسیت منتسب بوده باشد. لذا خداوند، توقف می‌کند و متردّد می‌شود. و ردّ مردّد را می‌پذیرد، این تردّد از روی علم و آگاهی و اختیار و حریت مطلقهٔ اوست. نه ناشی از جهل و حیرت و عجز.(معارف، شیخ محمود تولایی، درس۲۴، ص۷-۶)

بنا بر معارف الهیه، حبّ عین ذات خدا نیست[1]، بلکه فعلی از افعال اوست، و کراهت او نیز چنین است. پس قبض روح مؤمن از طرفی محبوب حقیقی خداست و مسائت عبد از طرف دیگر، مکروه حقیقی اوست. لذا محذوری که حکما به آن دچار شده‌اند، در اجتماع این دو پیش نمی‌آید. طبق مبانی فلاسفه، حبّ و کراهت خدا عین ذات اوست. و حبّ به علت مستلزم حبّ به معلول است. وقتی لقاء عبد، محبوب خداوند است، مسائت عبد هم در ظرف محبوبیت قبض روح عبد به دلیل خیریتش، محبوب خداوند است نه مکروه او. به تعبیر دیگر، وقتی علت تامّه فراهم آمده باشد، فعل خدا (قبض) قطعا و یقینا بدون هیچ تأمل و توقفی اتفاق خواهد افتاد.

بنا بر این مشرب، تردّد در ذات اقدسیت، بی‌معنا می‌گردد و لذا ملا صدرا به دلیل ناسازگاری تردّد با مبانی فلسفی، آن را به نفوس فلکیه نسبت داده است که البته، از معنای حقیقی حدیث بسیار دور است.

بنا به مفاد روایت خداوند به صراحت، تردّد را به خودش نسبت می‌دهد و می‌فرماید: "مَا تَرَدّدتُ فِی شَیءٍ اَنَا فاعلهُ" که به صیغهٔ متکلم (تردّدتُ) آن هم با تأکید(أنا) ضمیر متکلم منفصل، استعمال گردیده است. لذا دلیلی به مَجازگویی روایت وجود ندارد.

---

۱. حبّ و کراهت فعل خدایند و آنگونه که فلاسفه می‌پندارند عین ذات خدا نیستند. و خداوند در فعل خود، قدرت و اختیار دارد، و هیچ گونه ضرورت و الزامی در تحقق آن ندارد.

بلکه مراد از این عبارت، معنای حقیقی و واقعی آن است و آن این‌که ذات الهی، بین دو فعل قرار گرفته: یکی فعل خودش (قبض) که محبوب اوست، و دیگری مسائت عبد که مکروه اوست. و چون کراهت عبد، فعل خدا را ردّ می‌کند، خداوند با تمامیت اختیارش قبول ردّ می‌نماید. یعنی مسائت عبد در قبض روحش را می‌پذیرد. و این تردّد و پذیرش ردّ، نه به سبب جهل است و نه از حیرت و عجز است، بلکه اوج حرّیت و تامّ الاختیار بودن خدا را بیان می‌کند. و این که، ذات باریتعالی، هر لحظه که بخواهد اراده‌اش را تغییر می‌دهد. خداوند "یَفعَلُ مَا یَشَاء وَ یَحکُمُ مَا یُرِید" است. خدای متعال در همهٔ کمالات، خاصه در اختیاریتش در شدت لا یتناهی است و می‌تواند تمام ممکنات را تعییر دهد. و این مطلب بر خلاف وجوب و الزامی است که حکما در مورد علم و قدرت خداوند پنداشته‌اند. نکتهٔ قابل تأمل این که حدیث قدسی تردّد، بالاترین مفهوم رأفت و لطف خداوند را نسبت به عبد مؤمنش بیان می‌کند و نقش ایمان را آن قدر ارزش می‌نهد که به خاطر رضایت مؤمن، از مشیت خودش صرف نظر می‌نماید. و حبّ او را بر حبّ خود مقدم می‌دارد، تا از این ناحیه، عبد مؤمنش را تکریم و تعظیم نماید. و در نتیجه از فعل خویش که قبض باشد به جهت مسائت عبد متردّد می‌شود. و منشأ این تردّد، چیزی جز حبّ شدید لا یتناهی نسبت به عبد مؤمن نیست.

نتیجه‌گیری

۱- انتساب تردّد به خداوند،حقیقی است نه مَجازی. تردّد نشانگر حرّیت و آزادی مطلق خداوند است. و این که خداوند ملزم به احد الطرفین نیست و علم او الزام آور نمی‌باشد. علم اطلاقی خدا، هیچ گونه تعیّنی ندارد و علت فلسفی برای کارها نیست و مرهون هیچ مرجحی نمی‌باشد.

۲- عده ای از اندیشمندان به جهت مسامحه در معنای تردّد، آن را شک و تردید معنا کرده‌اند و از آن جا که تردید از صفات مخلوقین است و در ذات احدیت راه ندارد، به ناچار راه توجیه و تأویل حدیث را در پیش گرفته‌اند که تناسبی با معنای حقیقی حدیث ندارد.

۳- بر مبنای فلسفی،حبّ و کراهت عین ذات الهی است. اگر فعل منتهی به ذات، اسباب و عللش فراهم آمده باشد و علّت تامّه به تمامیت رسیده باشد، فعل بدون تراخی و توقف از فاعل صادر می‌گردد. لذا، انتساب تردّد به خدا بی‌معنا است. و نفس فلکی است که تردید می‌نماید.

بر اساس تحقیق ارائه شده در این مقاله کاملاً روشن می‌شود که روایات باب تردّد، صراحت در کمال و شدّت محبت خداوند نسبت به عبد مؤمنش دارد. و نیز گویای آن است که خداوند دارای اختیار مطلقه، و علم ذاتی اطلاقی است.

منابع

قرآن کریم

۱. ابراهیم مصطفی،احمد حسن الزّیات،معجم الوسیط،المکتبه الاسلامیه،ترکیه.

۲. ابن طاووس،علی بن موسی،فلاح السائل،بوستان کتاب،قم،۱۴۰۶ق.

۳. ابن بابویه،محمد بن علی،التوحید،تحقیق:هاشم حسینی،جامعه مدرسین،قم،۱۳۹۸ق.

۴. ابن ابی شیبه،عبدالله بن محمد،المصنّف،تحقیق:سعید اللحام،دار الفکر،بیروت،۱۴۰۹ق.

۵. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیه، دار سیّد الشهداء، قم، ۱۴۰۵ق.

۶. ابن منظور، لسان العرب، تصحیح: امین محمد عبد الوهاب، محمد الصادق العبیدی، دار احیاءالتراث العربی، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت.

۷. ابن فارس، ابو الحسین احمد، معجم مقاییس اللغهٔ، دار الکتب العلمیه، بیروت،۱۴۲۰ق.

۸. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند، چاپ ۶ جلدی، دار صادر، بیروت.

۹. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، محقق: ابراهیم، محمد ابو الفضل، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، قم،۱۴۰۴ق.

۱۰. اهوازی،حسین بن سعید، المؤمن، مؤسسه الامام المهدی، قم،۱۴۰۴ق.

۱۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح، ۱جلدی، دار احیاءالتراث العربی، بیروت،۱۴۲۲.

۱۲. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، تحقیق: جلال الدین محدث، دار الکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۷۱ق.

۱۳. بهائی، محمد بن حسین، الاربعین، ترجمه: عقیقی بخشایشی، نوید اسلام، قم، ۱۳۷۳ق.

۱۴. بیهقی، احمد بن حسین، الاربعون الصغری، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۷ق.

۱۵. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، آل البیت، قم، ۱۴۰۹ ق.

۱۶.-------- الجواهرالسنیه فی الاحادیث القدسیه، ناشر دهقان، مترجم: کاظمی‌خلخالی-زین العابدین، تهران.

۱۷. حلّی، علی بن داود، رجال ابن داود، دانشگاه تهران، تهران،۱۳۴۲ش.

۱۸. حلّی، یوسف بن مطهر، رجال، مصحح محمد صادق آل بحر العلوم، دار الذخائر، نجف،۱۴۱۱ق.

۱۹. زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، المکتبه الحیاه، بیروت،۱۴۰۶ق.

۲۰. شبّر، عبدالله، مصابیح الانوار فی حل مشکلات الاخبار، تحقیق: علی شبّر، مؤسسه النور، بیروت، ۱۴۰۷ق.

۲۱. شهید اول، ابی عبدالله محمد بن مکی عاملی، القواعد و الفوائد، تحقیق: عبد الهادی حکیم، مکتبه مفید، قم.

۲۲-شیرازی،صدر الدین محمد بن ابراهیم،الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه،دار احیاءالتراث العربی،بیروت،۱۴۱۰ق.

۲۳. طباطبائی بروجردی، حسین بن علی، الاحادیث المقلوبه و جواباتها، دار الحدیث، قم، ۱۴۱۶ق.

۲۴. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، ترجمه: ابراهیم میر باقری، انتشارات فراهانی، تهران، ۱۳۹۶ق.

۲۵. طبرانی، معجم الکبیر، دار احیاءالتراث العربی، بیروت.

۲۶. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، نشر الثقافه الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۸ق.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتهجد وسلاح المتعبد، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت،۱۴۱۱ق.
۲۸. ------، رجال، مؤسسه النشرالاسلامیه، قم، ۱۳۷۳ش.
۲۹. ------، فهرست، مصحح سیّدمحمد صادق آل بحر العلوم، المکتبه الرضویه، نجف.
۳۰. عروسی الحویزی،عبد علی بن جمعه،تفسیر نور الثقلین،مؤسسه التاریخ العربی،بیروت،چاپ اول،۱۴۲۲ق.
۳۱. عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، دار المعرفه، بیروت،۱۳۷۹.
۳۲. غروی اصفهانی، محمد مهدی، رسالهٔ انوار الهدایه، نسخه خطی کتابخانه دانشکده الا هیات و معارف اسلامی مشهد، شماره ۲۲۷۱۸.
۳۳.------- معارف القرآن،
۳۴. غیتابی الحنفی، ابو محمد محمود، عمده القاری، دار التراث العربی، بیروت.
۳۵. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، دار المعرفه، بیروت،۱۴۲۶ق.
۳۶. فصلنامه علمی پژوهشی، کتاب قیّم، سال دوم، شماره پنجم،۱۳۹۱.
۳۷. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، الوافی، کتابخانه امام امیرالمؤمنین، اصفهان،۱۴۰۶ق.
۳۸.----------، تفسیر صافی، کتاب فروشی اسلامیه، چاپ ششم،۱۳۶۲ش.
۳۹. قطب الدین راوندی، سعید بن هبهٔالله، الدعوات، مدرسه امام مهدی، قم،۱۴۰۷ق.
۴۰. قرافی، شهاب الدین احمد بن ادریس، انوار البروق فی انواع الفروق، بیروت.
۴۲.کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، بلد الامین، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۴۳. کشی، محمد بن عمر بن عبد العزیز، رجال کشی، مؤسسه آل البیت، قم.
۴۴. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، انتشارات علمیه اسلامیه.
۴۵. لویس معلوف، المنجد فی اللغه و الاعلام، دار الشرق، بیروت.
۴۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، دار احیاءالتراث العربی، بیروت،۱۴۰۳ق.
۴۷. ------- مرآهٔ العقول فی شرح اخبار آل الرسول، دار الکتب الاسلامیه، تهران،۱۴۰۴ق.
۴۸. مقداد، فاضل، نضد القواعد الفقهیه، تحقیق: عبد اللطیف کوهکمره ای، مکتبه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۳ق.
۴۹. مؤسسه الکتب الثقا فیه، الاحادیث القدسیه، بیروت.
۵۰. نجاشی، احمد بن علی، رجال، مؤسسه النشر الاسلامی، قم،۱۳۶۵ش.
۵۱. نوری، حسین، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، آل البیت، قم، ۱۴۰۸ق.